

فساد سیاسی از نظر برخی متفکرین مسلمان

سید رحیم ابوالحسنی *

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۶/۱/۲۵ - تاریخ تصویب: ۸۶/۴/۱۱)

چکیده:

نویسنده در این مقاله این فرضیه را مورد بررسی قرار می دهد که از نظر برخی از متفکران مسلمان هر نظام سیاسی توسط عده ای از صالحان ارزش گرا، ساده زیست، با صداقت، با شجاعت دارای همبستگی در زمان پیری و فرتوتی نظام سیاسی پیشین شکل می گیرد، اما این مصلحان خود پس از پیروزی به فساد قدرت آلوده می گردند و به واسطه زمینه های روانشناختی و جامعه شناختی به سیاست های استبدادی و تجمل گرایی و تن آسایی روی می آورند و به همین علت دولت آنان نیز به پیری و فرتوتی می رسد و توسط صالحان دیگری سرنگون می شوند.

واژگان کلیدی:

فساد سیاسی - فساد اقتصادی - فساد روحی و روانشناختی - فساد در باورها و اعتقادات سیاسی - ساختار تمرکز گرا - علل ایدئولوژیک - قدرت

Email: rahimAbolhasani@gmial.com

* فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در این مجله منتشر شده است:

« نگرش و گرایش سیاسی مردم (اصلاح طلبی یا محافظه کاری) » شماره ۶۹، پاییز ۱۳۸۴.

مقدمه

قدرت دارای تاریخچه ای به طولانی حیات اجتماعی بشر می‌باشند و این امر نشان‌دهنده همبستگی متقابل این دو می‌باشد. اما بشر در طول تاریخ بیش از آنکه از مواهب قدرت برخوردار باشد، از مصائب آن رنج برده و لذا درصدد نفی و یا کنترل آن برآمده است. عده زیادی از متفکرین ضمن تایید ضرورت قدرت برای جامعه، بر ضرورت کنترل و اصلاح آن تاکید ورزیدند، که از آن جمله متفکران مسلمان، که شاهد فساد و فجایع عظیم قدرت بوده‌اند، به این موضوع پرداختند. لذا در این مقاله به برخی از این نظریات پرداخته می‌شود.

۱- طرح مسئله

به اعتقاد بسیاری از متفکرین مسلمان اولین گام و مبدأ تکوین دولت و رژیم سیاسی نوین، آنگونه همبستگی و وحدت بین نیروهای اجتماعی است که به مثابه اعضای یک شخص با یکدیگر تعاون و از یکدیگر پشتیبانی نمایند. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۳) این گروه غالباً دارای روحیه سالم و فطرتی انسانی و اعتقاداتی در جهت مبارزه با ظلم و استبداد، استثمار و استضعاف و طرفداری از عدالت، آزادی، مساوات و برادری می‌باشند و نیز از فرهنگ ساده زیستی و مکارم اخلاقی برخوردارند. به قول منتسکیو: "از آنجایی که ملل فاسد شده، ندرتاً کارهای بزرگی انجام می‌دهند و نمی‌توانند مجامعی را تشکیل داده یا شهرهایی تأسیس نموده و یا قوانین وضع کنند و برعکس آنهایی که اخلاق ساده و سنگین داشته‌اند، اغلب تأسیسات بزرگی را برپا نموده‌اند، از این جهت اگر دیدید که بین یک ملت انقلابی روی داد و حکومت جدیدی به وجود آمده است، بدانید که کمتر اتفاق افتاده که اخلاق فاسد و بیکاری انقلاب به وجود آورد." (منتسکیو، ۱۳۶۲، ص ۱۵۳) بنابراین هر دولت نوینی که شکل می‌گیرد و تأسیس می‌گردد، هم از جهت نیروهای انسانی و مسئولین سیاسی دارای ویژگی‌های مطلوب انسانی است و هم از جهت باورهای سیاسی دارای ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، طرز تلقی‌ها و احساسات مطلوبی برای اجتماع و حیات بشری است.

اما همین دولت‌های نویناد عدالت‌طلب و آزادی‌خواه و مساوات‌جو پس از مدتی به دولت‌های ظالم و عدالت ستیز مبدل می‌گردند که اگر از پیشینیان فراتر نروند، فروتر نیز نخواهند بود، چرا که پس از مدتی که از عمر یک حکومت گذشت، بدون اینکه محسوس شود به طرف فساد می‌رود. (همان) و گذشته از دعوی‌های نخستین‌شان به زودی راه اسلاف خویش را پیش می‌گیرند و همان شیوه‌های معمول گذشته را به کار می‌برند. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۳۲۵) تکرار این فرآیند در فروپاشی و رویش نظام‌های سیاسی بگونه‌ای است که نظریه نخبه‌گرایی در خصوص انقلاب را صادق نشان می‌دهد. پاره‌تو و میخلز بر این عقیده بوده‌اند که تقریباً

همه انقلاب‌ها در غایت امر از این نوع‌اند که جای نخبگان ناتوان را به نخبگان نیرومند می‌دهند و یا جای متنفذین قدیم را به متنفذین جدید می‌سپارند، نوازندگان عوض می‌شوند، اما آهنگ همان آهنگ قدیم است، شاید این بازی بی‌رحمانه هیچ گاه به آخر نرسد. (همان)

در جواب این پرسش که چرا چنین می‌شود، گفته می‌شود که قدرت خاصیتی دارد که وقتی به دست می‌آید حتی بر مردانی که کار خویش را با حسن نیت آغاز کرده‌اند تأثیر مودیانه و غالباً مخرب می‌بخشد. (همان) قدرت فاسد کننده است، زیرا به فرمانروایان امکان می‌دهد که شهوات خود را به زیان فرمانبران ارضاء کنند. (دورژه، ۱۳۵۴، ص ۱۵) سابقه چنین نظری در غرب به قرون میانه باز می‌گردد. لرد اکتون می‌گفت: "قدرت به طور کلی مفسد است، قدرت مطلق مفسد مطلق است، لذا به دانشجویان خود درس می‌داد که آدمی باید به قدرت بیشتر بدبین باشد تا به رذیلت." (اندرو وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲) و این قدرت مفسد مبانی و جوهره همه دولت‌ها را تشکیل می‌دهد، برای اینکه دولت فاعل سیاست است و سیاست را ولو اینکه به مفهوم رهبری و اصلاح جامعه در جهت محو ظلم و ایجاد عدالت و سعادت بدانیم، همواره با قدرت ملازم است، چنانکه گفته می‌شود سیاست بدون قدرت همانند مذهب بدون وجدان است. (آندریس) همان گونه که مذهب بدون وجدانی سالم و بیدار و قوی در انسان فاقد ضمانت اجرایی است، سیاست بدون قدرت نیز ضمانتی برای اجرا ندارد. بنابراین مفسد قدرت به سیاست سرایت می‌کند و تمام آلودگی‌هایی که از سیاست و سیاستمداران سراغ داریم ناشی از قدرتی است که ملازم آن است. وقتی انسان سیاستمدار به وسیله قدرت فاسد می‌شود، اندک اندک از فضایل اخلاقی اولیه خود دور می‌گردد و برای موفقیت در سیاست و تداوم قدرت به آرایش‌ها تن می‌دهد، تا در بازی سیاست برنده گردد. به قول ماکیاولی؛ بازی سیاست بدون تقلب و تزویر و خدعه و خیانت هرگز انجام نمی‌گیرد. (کاسیرر، ۱۳۶۲، ص ۱۸۳)

لذا هرگاه لازم آید تن به هر جنایتی می‌دهد. سیاستمدار از جنایتی که مهر عظمت ذاتی بر آن خورده باشد ابایی ندارد. ممکن است بسیاری کارهای خوب انجام دهد، اما وقتی که شرایط راه دیگری را پیش پای او بگذارد، او نیز به نحو عالی نابکار می‌گردد. (همان، ص ۱۸۵) فساد قدرت بدانجا می‌کشد که در زندگی سیاسی میان فضیلت و رذیلت خط فاصل روشنی نمی‌توان کشید. این دو غالباً جای خود را عوض می‌کنند. زیبا زشت و زشت زیبا می‌گردد. (همان، ص ۱۹۳)

این فرآیند در همه نظام‌های سیاسی نوین محتمل است و فرقی بین نظام‌های مذهبی، سکولار و لائیک وجود ندارد. به نظر برتراند راسل برای سازمانی که دارای هدفهای آرمانی است و بنابراین عذری برای عشق به قدرت دارد، شهرت زهد و تقوای عالی چیز خطرناکی است، و یقین است که سرانجام فقط بی‌رحمی و بی‌پروایی عالی از آن حاصل خواهد شد.

کلیسا که ترک جیفه دنیوی را موعظه می‌کرد، با این کار پادشاهان را به زیر سلطه خود درآورد، راهبان سوگند فقر می‌خوردند، و این کار چنان نظر مردم را گرفت که ثروت فراوان کلیسا فراون‌تر شد. (راسل، ۱۳۶۱، ص ۶۱) بنابراین باید گفت که اصولاً نظام های اجتماعی دارای این ویژگی هستند که با تصورات صریح و روشنی از رفاه اعضاء خود و از رابطه رفاه آنها با مؤسسات خود رهبری نمی‌شوند، بلکه به واسطه کشمکش کوتاه نظرانه صاحبان منافع، که برخلاف منافع جمع نقشه می‌کشند و اغلب به زیان خود آنها تمام می‌شود، انحراف پیدا می‌کنند. نظام اجتماعی غالباً تحت حکومت افراد و گروه های خود رأی و خودخواه است که حماقت آنها فقط با شهوت قدرت برابری می‌کند. نظام اجتماعی فواید و منافع خود را نامساوی و جانبدارانه میان اعضای خود تقسیم می‌کند، حتی زمانی که افراد با حسن نیت اختیار آن را به دست دارند، حسن نیت آنها غالباً کوتاه نظران است. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۵۲۳) بنابراین دولت که جزیی از نظام اجتماعی است به همین شاخصه متصف خواهد شد و از اصول و ارزش‌ها و شاخصه‌های انقلابی - انسانی اولیه خود دست برد خواهد داشت.

۲- انواع فساد

فساد امری نسبی است که در مکاتب و جهان بینی‌های مختلف دارای مفاهیم و مصادیق مختلف می‌باشد. در ادبیات سیاسی متفکرین مسلمان نیز از انواع متعددی از آنان یاد شده است. ابونصر فارابی در قرن چهارم هجری ضمن برشمردن اقسام جوامع جاهله به شش گونه از آنها اشاره دارد که عبارتند از: اکتفا به ضروریات، ثروت طلبی، لذت جوئی، شهرت طلبی (کرامت خواهی)، سلطه جوئی (استبداد)، و بی‌قیدی (رهايي). خواجه نصیرالدین طوسی در قرن ششم هجری و عبدالرحمن ابن‌خلدون در قرن هشتم هجری به سه گونه دیگر از فساد اشاره دارند که عبارتند از: استبداد (خودکامگی)، تجمل پرستی و تن آسایی. در جمله‌ای که از پیامبر اسلام روایت شده است، ایشان نیز به سه نوع فساد یعنی سیاسی، اقتصادی و اعتقادی اشاره دارند. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۳۷۱)

الف- فساد سیاسی

مهمترین انحراف سیاسی دولت پس از انقلاب گرایش به استبداد و انحصار قدرت در دست یک گروه و اعمال سلطه و غلبه بر مردم و کاربرد خشونت است. خواجه نصیرالدین طوسی این فرآیند را سیاست انحرافی ناقصه یا سیاست تغلب می‌نامد که غرض از آن استعباد خلق بوده و لازم‌ش نیل شقاوت و مذمت است، به نظر خواجه؛ سیاستمداران این گونه سیاست ستم نموده و رعیت را به جای خول و عبید خود می‌پندارند و جامعه را مملو از شرور

- یعنی خوف، اضطراب و تنازع، ستم، حرص، عنف، عذر، خیانت، سخرگی و غیبت و مانند آن - می‌نمایند و خویشتن را نیز بنده شهوات خود می‌کنند. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۱)

به نظر خواجه بیماری جامعه ناشی از دو امر متضاد یعنی استبداد و هرج و مرج است. استبداد ذاتاً زشت و قبیح است. که افراد فاسد و پست را خوب می‌نمایاند و نفوس فاسده را حسن نماید. هرج و مرج نیز دردناک است، که افراد شرور را ملذذ می‌سازد. لذا به نظر خواجه استبداد، اگرچه ظاهراً شبیه نوعی سیاست است، اما در حقیقت ضد سیاست می‌باشد. (همان، ص ۳۰۲)

فرایند تمرکز قدرت و انحصار در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجرای آن در دولت‌ها متداول و طبیعی است. دولت در فرآیند توسعه تاریخی خود نیرویی مرکزگرا بوده است. (اندرو وینست، ۱۳۷۱، ص ۲۸) ابن‌خلدون هم خودکامگی (حکومت مطلق) را از امور طبیعی کشورداری می‌داند. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۷) از این‌رو در جهان امروز نیز انقلاب‌ها معمولاً به حکومت شخصی می‌انجام‌اند و گرایش‌های خودکامانه دارند. نتیجه انقلاب‌ها روی کارآمدن دولتی دیکتاتوری و خودکامه بوده است. به گونه‌ای که می‌توان از انقلاب به عنوان روند تحکیم و افزایش قدرت سیاسی در جهت ایجاد دگرگونی اجتماعی سخن گفت. پیدایش تمایل به خودکامگی به درجات مختلف از حکومت فردی گرفته تا حکومت توتالیتر تمام عیار پس از پیروزی انقلابیون در واقع جزئی از تاریخ طبیعی انقلاب است، به گونه‌ای که روند انقلاب با سرنگونی قدرتی ضعیف و تحکیم قدرت مطلق‌تر تکمیل می‌گردد. (بشیریه، ۱۳۷۲، ص ۱۳۳)

انحراف به سمت استبداد با کشمکش و درگیری بین نیروهای سیاسی - انقلابی همراه است، برای اینکه به نظر ابن‌خلدون استبداد از آنجا شروع می‌شود که گروه برتر در فرآیند انقلاب پس از پیروزی قدرت را به دست می‌گیرد، اما این تفوق سرآغاز انحصار قدرت برای گروه برتر و خلع ید دیگران از قدرت و مشارکت سیاسی است. در این هنگام از عصیت‌های دیگر برای شرکت جستن در فرمانروایی ممانعت می‌شود و عصیت ایشان مغلوب می‌گردد و آنچنان همه لگام زده و سرکوب می‌شوند که رئیس گروه حاکم هر آن چه بخواهد یک‌تازی می‌کند و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد کوچکترین دخالتی در امور فرمانروایی از خویش نشان دهد و به سود و زیان در آن نگردد. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸) به دنبال این انحصار، ائتلاف موقتی گروه‌های انقلابی به تدریج از هم می‌پاشد و منازعات درونی گروه‌های انقلابی آغاز می‌گردد. این منازعات نخست میان گروه‌های عمده و مشخص صورت می‌گیرد و سپس میان فرقه‌ها و دسته‌های نه‌چندان مشخص ادامه می‌یابد و نهایتاً به منازعات شخصی می‌رسند. (بشیریه، ۱۳۷۲، ص ۳۱۸) لذا در حلقه رهبران انقلاب شکافهایی پدید می‌آید و کشمکش‌ها و

منازعات سلطه جویانه روی می دهد که به تصفیه شکست خوردگان منتهی می گردد. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۳۳۰)

به دنبال انحصار قدرت توسط یک گروه، تنوع که بیش از هر زمان دیگری بلافاصله پس از پیروزی انقلاب افزایش می یابد کمتر از هر زمان دیگری تحمل می شود. به جای آن حقیقت مطلق به عنوان معیار زندگی اخلاقی و اجتماعی به وسیله صاحبان قدرت انقلابی عرضه می گردد. (بشیریه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹) یک عقیده فراگیر به عنوان آئین نجات بخش رسمی و مجاز دانسته می شود و بقیه به نوعی تحت فشار قرار می گیرند، هیچ کس حق شکوه و مخالفت ندارد. عصر جدید آزادی به دوره انضباط و ترور مبدل می گردد. فداییان آزادی جدید باید هرچه را معترض ایشان است یا مانع کارشان می شود به کل از میان بردارند و یک عقیده جزئی شدید و انعطاف ناپذیر را حاکم کنند. در همه شئون زندگی مردم سانسور شدید به وجود می آورند که ضامن اجرای آن کیف‌های ترسناک است و وسیله اجرای آن جاسوسان و خبرچینانند. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۳۲۹) کم کم اطاعت و تبعیت از اراده مطلق حکومت مهم تر از ایمان و عقیده به انقلاب می شود. (همان، ص ۳۳۰) گرایش به سوی استبداد و انحراف از اصول و آرمان‌های اولیه دولت، موجب می شود تا آئین تضعیف انقلاب شود و التهاب خود را از دست دهد، ایمان مؤمنان پیوسته سست و سست تر می شود و فقط عده قلیلی ممکن است ایمان خود را همچنان حفظ کنند. تبلیغات حکومت جدید ممکن است مانند ادوار نخستین انقلاب قوی و شدید باشد، اما لحن آن رفته رفته تغییر می پذیرد. در این مرحله روح انقلابی از شور می افتد و جهت تمایل حکومت تغییر می کند و در این مرحله است که گفته می شود انقلاب فی حد ذاته به پایان رسیده است.

به نظر ابن خلدون - که در یک نظام سلطنتی فکر می کرد - هنگام شکل گیری این نوع فساد گاهی برای نخستین پادشاه یک دولت و گاهی هم برای دومین یا سومین سلطان یک نظام سیاسی حاصل می شود. تعجیل یا تأخیر این فرآیند برحسب ممانعت و نیروی عصیت‌های دیگر است. هرچه که مقاومت از جانب گروه‌های رقیب و نخبگان غیر حاکم بیشتر باشد این امر به تأخیر می افتد. اما ظهور آن را در دولت‌ها الزامی و اجتناب ناپذیر می داند. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸)

ب - فساد اقتصادی

انقلاب که در حقیقت تعارضی بین فقراء و اغنیاء و بین مستضعفین و مستکبرین جهت توزیع مجدد ثروت و درآمدها و استفاده برابر از منابع و منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جامعه است منتهی به شکل گیری مجدد فرآیند استثمار و تبعیض اقتصادی می شود. برای اینکه

مسئولین نظام نوین که تا پیش از قدرت دارای زندگی ساده و روحیه ساده زیست و برابری جو و زندگی در فقر و سادگی بودند تغییر رویه و روحیه داده و متمایل به جمع‌آوری و انباشت سرمایه و تجمل و تمول می‌گردند و در مصرف نیز راه اسراف و تجمل را در پیش می‌گیرند. مثل پیشینیان دست به تغییر منزل و اثاث آن و مرکب‌ها می‌زنند و منازل زیبا و اثاثیه‌های گرانبها و لوکس و مرکبهای تندرو و راحت تهیه می‌بینند و اموال فراوان گرد می‌آورند. به قول ابن‌خلدون از مرحله ضروریات و خشونت زندگی گام فراتر می‌نهند و به وسایل ناضرور و اشیاء ظریف و آرایش و تجمل می‌گیرند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کنند و عاداتی را که برای بکار بردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب می‌کنند و در همه احوال از خوردنی و پوشیدنی گرفته تا فرش‌ها، شیفته انواع ظریف و تجملی آنها می‌شوند و در این باره بر یکدیگر تفاخر می‌کنند و هم در خوردن خوراک‌های لذیذ و پوشیدن جامه‌های نیکو و فاخر و سوار شدن بر مرکوبات زیبا و تندرو بر ملت‌های دیگر نیز می‌بالند و جانشینان آنان در این امور بر پیشینیان سبقت می‌جویند و مسابقه‌وار آنها را تا پایان دولت و به میزان توانایی کشور خویش ادامه می‌دهند و بهره و آسایش و تجمل آنان به میزان و اندازه کشورشان می‌باشد تا در این باره آن را به مرحله نهایی و سرحدی می‌رسانند که برای آن دولت بر حسب نیرومندی و عادات و رسوم گذشتگان آنان میسر است. (همان، ص ۳۱۹)

گرایش به سوی تجمل و تمول اختصاص به حاکمیت طبقه خاصی ندارد، بلکه هر قشری که به حاکمیت سیاسی برسد به این انحراف تمایل پیدا می‌کند. حتی نمایندگان طبقه مستمند نیز هنگامی که به مقامات عالی انتخاب می‌شوند در معرض نفوذهای تازه و شرایط تازه قرار می‌گیرند و به فرصتهای تازه دست می‌یابند و قدرتهای تازه اعمال می‌کنند و معمولاً در اوضاع و احوال تازه‌ای به سر می‌برند که با ثروت بیشتر سازگار است تا با تهیدستی. این اشخاص با رسیدن به مقام و موقعیت اجتماعی جدید منافع و علایق تازه‌ای کسب می‌کنند و این علایق بیشتر در جهت مصالح ثروتمندان است تا مستمندان. تمایلات آنها غالباً تغییر می‌کند و این تغییر تمایل همان چیزی است که میخلز آن را قانون آهنین اولیگارشی نام گذاشت. (مک‌آیور، ۱۳۵۴، ص ۱۶۹) یعنی همواره طبقه حاکم طبقه‌ای مرفه و سرمایه‌دار و متمول خواهد بود. روی همین جهت است که ابن‌خلدون توانگری و تجمل را از امور طبیعی کشورداری می‌داند. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۹)

پ - فساد روحی و روانشناختی:

انقلابیون که در هنگام انقلاب دارای روحیه مبارزه، ستیز، شجاعت، ایثار، غیرت، صبر در برابر مشکلات و تن به سختی دادن بودند پس از کسب قدرت و حصول غلبه و مملکتداری

روحیه مزبور را از دست داده و به دنبال آن از متاعب و دشواری‌هایی که در راه جستن قدرت تحمل می‌کردند دست می‌کشند و آسایش و تن‌آسایی و سکون را برمی‌گزینند. (همان) گروهی که از روحيات سیاسی و مبارزات و متاعب ناشی از آن دست کشد و در افزایش و استمرار قدرت تلاش نکند، تمام هم خود را صرف ساختن بناها، مساکن و پوشیدنی‌ها می‌نماید و در نتیجه منازل و کاخ‌های زیبا و باغ‌ها و بوستان‌ها می‌آفریند و آسایش را بر سختی‌ها ترجیح می‌دهد و در پوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها و ظروف و گستردنی‌ها تا سرحد امکان به ظرافت کاری و زیبایی می‌گیرند و بدان خو می‌گیرند. این ویژگی‌ها در نسل‌های بعدی افزایش یافته و آنان در فراخی معیشت و نعمت و مهد ناز پروردگی و تجمل‌خواهی پرورش خواهند یافت. به طور کلی خوی خشونت و سیاست را از دست خواهند داد، چنانکه خوی دلاوری را که منشاء نگرهبانی و دفاع است از دست می‌دهند تا آنجا که دولت به مرحله نیازمندی به بیگانگان جهت دفاع از خویش می‌رسد. (همان، ص ۳۲۰)

این فرآیند موجب عدم مشارکت و فعالیت سیاسی در جامعه می‌شود. چرا که رفتارهای سیاسی و شکست و پیروزیهای آن همواره با مشکلات و دشواری‌هایی همراه است و احتیاج به روحيات گستاخ، متعصب، علاقمند و وفادار و فداکار دارد، و کسانی که به تن‌آسایی روی می‌آورند، اولین گام آنها کنار کشیدن از سیاست، پیامدها و ریسک‌ها و هزینه‌های خطرناک آن است. بنابراین نفوذ و گسترش روحیه تن‌آسایی در جامعه و دولت، از طرفی کل کشور را در مقابل بیگانگان ضعیف و بی‌دفاع می‌نماید و از طرف دیگر موجب انزوا و کنار کشیدن افراد بسیار از سیاست و بازنمودن فضا و صحنه برای افراد نامناسب، ضعیف و فرصت طلب می‌گردد. علاوه بر آن موجب آمادگی شرایط برای گسترش دیکتاتوری نیز می‌شود، چرا که روحیه مقاومت را از جامعه می‌ستانند، بنابراین انحرافی بزرگ به شمار می‌آید.

ت - فساد در باورها و اعتقادات سیاسی

تحمیل استبداد و روابط استثمار و رواج تجمل و تن‌آسایی و احساس بی‌تفاوتی در جامعه بدون ساختن و آراستن اعتقادات و باورهای خاص، متناسب و مؤید آنها در جامعه امکان‌پذیر نیست. استبداد نیازمند رفتارهای تسلیم‌طلبانه و مطیع است، افراد ترسو، سازشکار، بی‌تفاوت و بی‌انگیزه انسان‌های مناسبی برای پذیرش استبداد هستند. اما رفتار انسانی و ساختارهای اجتماعی منبعث از پندار و باورها یعنی اعتقادات ارزش‌گذاری شده‌ای هستند که افراد براساس آنها و برای آنها زندگی می‌کنند. بنابراین جهت تمکین افراد به استبداد و یا استثمار لزوماً باید باورهای استبداد‌آور و استثمار‌آمیز را به او قبولاند. بدین جهت انحرافات

سیاسی، اقتصادی و روانشناختی ملازم و همراه با انحراف اعتقادی در نظام و جامعه سیاسی است.

همراه رویش استبداد اعتقادات و ارزشهای ضد استبدادی پیشین حذف و یا مسخ می‌شوند و تفسیرهای جدیدی از آنها ارائه می‌گردد. همراه با رشد تجمل، ارزش‌های مادی‌گرایی و اصالت لذت و ثروت در جامعه تبلیغ می‌گردد و دستگاه استعمار به راه می‌افتد. دستگاه‌های تبلیغاتی و شخصیت‌های عقیده‌ساز خریدار شده و به کار می‌افتند که هر روز در کارخانه‌های ارزش آفرین خود، ارزش‌های نوین می‌آفرینند و یا ارزش‌های پیشین را از مصرف و ارزش اندازه‌اندازند. مکتب‌های جبری، تقدیری و یا بی مسئولیتی ساخته و پرداخته و در جامعه پراکنده می‌شوند. از تاریخ انقلاب و ارزش‌های محرک و مهیج آن اسناد مطلوبی!! افشاء می‌گردد و از شخصیت‌های اولیه و رهبران اصیل سیره و سنن معین نقل می‌گردد. و تئوری‌پردازان، نظریه‌سازان، مجاهدان و ارکان جدیدی در شناخت ایدئولوژی انقلاب به جامعه معرفی می‌شوند. اسناد، ارزش‌ها و سنن نامطلوب استبداد و استثمار فسخ یا مسخ می‌گردند. برای استبداد و استثمار تفاسیر و توجیحات اعتقادی و ایدئولوژیک به وجود می‌آید که هرگونه تردید و یا تکفیر آنها مایه ضلالت، گمراهی و سرنوشتی بیهوده و دردناک خواهد بود. تجمل و رفاه‌طلبی به عنوان توسعه و تمدن به جامعه معرفی می‌گردد و استثمارگران و نیز انحصارطلبان به عنوان عاشقان خدمت - نه شیفتگان ثروت و قدرت - به جامعه معرفی می‌شوند و یک حقیقت مطلق به عنوان معیار زندگی اخلاقی، سیاسی و اجتماعی به وسیله صاحبان قدرت عرضه می‌گردد، یک عقیده فراگیر به عنوان آیین نجات بخش رسمی و مجاز دانسته می‌شود و بقیه به نوعی تحت فشار قرار می‌گیرند. پیدایش مرجئه و جبریون در صدر اسلام از نمونه‌های بارز انحراف اعتقادی در جامعه بود.

۳- علل و زمینه‌های فساد

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: علل و زمینه‌های فسادها کدامند؟ چرا دولت‌های انقلابی که با آن همه شعارها و مطالبات انسان‌گرایانه روئیدند و رشد یافتند و به پیروزی رسیدند خود نیز به بیماریهای دشمنان خود آلوده گردیدند؟ برای انحرافات ادله بیشماری در ادبیات سیاسی، از جمله توسط متفکران مسلمان، برشمرده‌اند، که می‌توان آنها را به دو گروه "روانشناختی" و "جامعه‌شناختی" تقسیم نمود. به نظر برخی از متفکرین ریشه فساد را باید در روحیات و روان انسان‌ها جستجو کرد، مبدأ همه آسیب‌ها نفس انسانی است. اما برخی دیگر از متفکرین، ریشه فساد را در شرایط و عوامل اجتماعی نظیر فرهنگ، سیاست و موقعیت‌های اجتماعی می‌دانند.

الف - علل روانشناختی

کنش‌های سیاسی و اجتماعی انسان را ناشی از چهار منبع عقلانی، اعتقادی، احساسی و عادت می‌دانند، ولی غالباً انسان‌ها مطیع عقل و اندیشه خود نیستند، بلکه تابع غرایز و عواطف خود می‌باشند. اگر انسان طبیعتاً فرزانه و معقول بود وضع حیات بشری طور دیگری می‌شد و به موازات پیشرفت معرفت، اعتلای شعور همه الزاماً تحقق می‌یافت، اما واقعیت این است که تنها کافی نیست که انسان بداند تا بتواند کار نیک انجام دهد. سیاست صرفاً محدود به حوزه "قوانین طبیعی" و کاربرد آنها نیست، بلکه احساسات، عواطف و ارزشها نه تنها در آن دخیل هستند، بلکه تعیین کننده‌اند. (لاپیر، ۱۳۶۲، ص ۹۲) در انسان امیال بسیاری وجود دارد که از آن میان میل به لذت، ثروت، قدرت، شهرت از شهوات اساسی انسان‌ها می‌باشند، که شهوت قدرت یا سلطه جویی پایه اساسی رفتارها و مبارزات سیاسی را تشکیل می‌دهد. (دورژه، ۱۳۵۴، ص ۳۸) قدرت و اعمال آن در طول تاریخ، از بدوی‌ترین تا متمدن‌ترین جوامع، برای انسان لذت بخش و از مطلوبات درونی انسان بوده است. نتایج و ثمرات قدرت را انسان دوست دارد. مراسم پرآب و تاب تعظیم قدرت انبوه ستایشگران، سخنرانی‌های توأم با تحسین و کف زدن، حق تقدم در میهمانی‌ها و ضیافت‌ها، اسکورت مخصوص، هوپیمای اختصاصی، تماشای سلام نظامی و رژه و دیگر تشریفات قدرت رضایت زیادی را برای صاحبش به ارمغان می‌آورد. خود اعمال قدرت نظیر دستور به زیردست، فرمان‌های نظامی، ابلاغ رأی دادگاه و ... نیز همین اثر را دارد. هم از بافت قدرت و هم از اعمال قدرت نوعی احساس خود بزرگ‌بینی پیدا می‌شود، (گابرایت، ص ۱۴) و انسان بنده خود بزرگ‌بینی است. همه تلاش انسان این است که خود را بزرگ کند و بزرگ جلوه دهد. انسان موجودی خودخواه است و علاقمند است اولاً "خود" او بزرگ تر از همه باشد، ثانیاً پایدار و جاویدان گردد. لذا به گفته ویلیام هزلیت عشق به قدرت همان عشق به خودمان است. (همان)

علاوه بر میل به قدرت، سه ویژگی دیگر نیز در انسان وجود دارد که عوامل بسیار مهم استبداد و انحصار قدرت هستند. اولین آن حس استخدام و به خدمت گرفتن دیگران است. نظریه استخدام را استاد علامه طباطبایی مطرح می‌کند. براساس این نظریه انسان موجودی کمال طلب است و در راه کمال خود این اندیشه، دانش و ادراک فطری را دارد که باید هر چه را ممکن است در راه کمال استخدام کرد، و به عبارت دیگر از هر چه ممکن است استفاده نمود و به هر وسیله‌ای امکان داشته باشد زندگی را در مسیر کمال ادامه داد. "با این فکر انسان شروع به تصرف در مواد، آلات و ادوات بشمار می‌نماید که توسط آنها بتواند تصرفاتش را در طبیعت توسعه داده و به مقاصد خودش در زندگی برسد، در این فرایند به استخدام جمادات، نباتات و حیوانات قناعت و اکتفا نمی‌کند بلکه افراد نوع خود را نیز استخدام

می‌نماید و به هر قسمی که ممکن باشد از آنها کار می‌کشد و در وجود و افعالشان به هر اندازه‌ای که میسر شود تصرف می‌کند." (طباطبایی، جلد دوم، ص ۱۶۲)

ویژگی دوم خودخواهی است. انسان موجودی خودخواه است که فقط خود را قبول دارد. و با قبول خود دیگران را نفی می‌کند و صرفاً در صدد تأمین منافع و تحقق نظرات خود است. به همین سبب دارندگان قدرت که در صدد استخدام دیگران و به خدمت گرفتن آنان در جهت منافع خویش هستند از توجه به تبعیت دیگران سر باز می‌زنند. ابن خلدون این ویژگی را همراه با ویژگی دیگر که خدامنشی است همراه می‌داند، و هر دو را در کنار هم علت استبداد می‌داند. ایشان می‌نویسد: خوی خودپسندی، غرور، سرکشی و سرافرازی که از سرشت‌های حیوانی است در وی وجود دارد به طبع از شرکت دادن دیگران در امور فرمانروایی و سلطنت سر باز می‌زند و خوی خدامنشی که در طبایع بشر یافته می‌شود در او پدید می‌آید. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸) طبیعی است که ظهور طبع خدامنشی همان فرمانروایی و فرمان دادن بدون مشارکت دیگران است.

ویژگی سومی که از نظر متفکران مسلمان در انسان وجود دارد که موجب گسترش و تعمیق دامنه و عمق قدرت و دیگر فسادها می‌گردد "سیری ناپذیری" یا "آزمندی" انسان است، تمایلات انسان بی حد و حصر است که ارضای کامل آنها ممکن نیست. لذا افلاطون می‌گوید "در شهوت قدرت امکان حصول غرض وجود ندارد. ذات و خصلت اراده قدرت جو، پایان ناپذیری آن است. اراده قدرت جو هرگز آرام نمی‌گیرد. عطشی است که هرگز فرو نمی‌نشیند. این خواهش بیش و بیشتر می‌شود و از هر اندازه‌ای در می‌گذرد و همه اندازه‌ها را از میان می‌برد. (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۹۸)

با توجه به همین ویژگیهای روانشناختی است که قرآن سیمای نامطلوبی از انسان ارائه می‌دهد. او را ظلوم و جهول (سوره احزاب، آیه ۷۲)، کفار (سوره ابراهیم، آیه ۴۳) و هلو معرفی می‌نماید که در صورت احساس بی نیازی طغیان می‌کند (سوره علق، آیه ۷) و از حدود و قواعد مقرر انسانی - اجتماعی عدول می‌کند. بنابراین استبداد و دیگر فسادها ریشه در روان و باطن انسان دارند و با توجه به ثبات غرایز در انسان در طول تاریخ، انحرافات نیز در تاریخ همواره وجود داشته و در صورت عدم جلوگیری از آنها همواره به وجود خواهند آمد.

ب- علل جامعه‌شناختی:

غرایز برای رشد و ظهور نیازمند شرایط و زمینه‌های اجتماعی نیز هستند. بسیاری از متفکرین مسلمان از جمله ابن خلدون ضمن پذیرش ویژگی‌های غریزی انسان، رشد و ظهور

طبایع را تابع شرایط محیطی از جمله نوع کار، تغذیه، اقلیم و شرایط امنیتی می‌داند. علل جامعه شناختی متعددی را می‌توان نام برد که متفکرین مسلمان به سه عامل اشاره ویژه دارند:

(۱) شرایط زندگی سیاسی

به دست آوردن قدرت و مسئولیتهای سیاسی موجب تغییرات در شرایط زندگی، وسایل، امکانات و لوازم مربوطه می‌گردد. انقلابیون و سیاستمداران امروز که تا قبل از پیروزی در فقر و فاقه و عسرت زندگی می‌کردند و از حداقل امکانات زندگی نیز شاید بی‌بهره بوده‌اند، در شرایط رفاه و تجمل قرار می‌گیرند و از امکانات خوب و عالی زندگی برخوردار می‌گردند. به قول ابن خلدون توانگری و تجمل خواهی از امور طبیعی کشورداری است، زیرا هرگاه ملتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف کشورداران پیش از ایشان بوده به چنگ آورده، نعمت و توانگری وی از هرگونه فزونی می‌یابد. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸) علاوه از میراثی که از رژیم گذشته به ارث می‌برند از قبیل ساختمان‌ها، مرکب‌ها، اثاثیه و وسایل مختلف زندگی، اصولاً حکومت کردن و برخورداری از قدرت کار پرسودی است. کسانی که به مقامات عالی حکومتی می‌رسند، اعم از اینکه فقیر باشند یا غنی، می‌توانند وضع‌های خود را بهتر کنند. انعقاد قراردادها و پیمان نامه‌ها و دادن اجازه نامه‌ها و سپردن حقوق و امتیازات با آنها است. کسانی که در نتیجه عنایت ایشان سودی می‌برند همه آماده‌اند که عنایت آنان را جبران کنند. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۱۶۹) در نتیجه به آسانی می‌توانند از فقر و ناداری به‌درآیند و زندگی مرفه و خوبی را برای خود سامان و سازمان دهند و این فرآیند موجب گرایش به سوی تجمل و انحرافات اقتصادی و به دنبال آن فاسد شدن اخلاق و گرایش‌های استبدادی می‌گردد. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۲۳۱) سیاستمدارانی که پیش از تصدی حرفه سیاست، انسان‌هایی بامحبت و معتقد به اصول اخلاقی و مذهبی بوده و مردم را انسان‌هایی تلقی می‌کردند که مانند خود آنان از خوشی‌ها لذت می‌برند و از ناخوشی‌ها رنج و زجر می‌کشند و آرمان‌هایی دارند که در راه وصول به آنها تلاش و تکاپو می‌نمایند و اشتیاق به خیرات و کمالات دارند، پس از آن که شغل سیاست را پیشه خود می‌سازند مهر و محبت آنان جهت خاصی پیدا می‌کند، آنان کسانی را دوست دارند که مطابق میل‌شان رفتار نمایند. و همه اندیشه‌ها، خواسته‌ها، گفتارها و کردارهایشان را تصدیق نمایند و بپذیرند. همه اصول اخلاقی و مذهبی که در سیاستمداران معمولی پیش از تصدی مقام مدیریت وجود داشته است از میدان عمل سیاستمدار کنار رفته، اگر به کلی ناپود نشوند، به شکل تماشاگرانی کاملاً بیطرف در گوشه‌ای از مغزشان ایستاده و قدرت وارد شدن به میدان عمل را ندارند. "سیاستمدار" حرفه‌ای پس از اشتغال به سیاست، فن جدید پیدا می‌کند که اساسی‌ترین کار آن تبدیل "آدم‌ها" به "چیزها" است. در منطق این

فن تازه همه عظمت و امتیازات و زیبایی‌ها و ظرافتهای آدمیان مبدل به اشکال و نموده‌های جمادات می‌گردند و هیچ‌گونه تحریکی در درون سیاستمدار به وجود نمی‌آورند. (جعفری، ۱۳۶۰، جلد هشتم، ص ۲۷)

۲) تناسب سیاست با ساختار تمرکز گرا:

سیاست به مفهوم سازمان‌دهی نیروهای انسانی و نهادهای اجتماعی و هدایت آنها به سمت هدف مشترک است. (کاسیر، ۱۳۶۲، ص ۱۰۲) سازمان‌دهی هنگامی که به صورت هرمی در آید ظاهراً دستیابی به اهداف را تسهیل می‌کند؛ لذا در هر نظام سیاسی یک گروه است که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد و بقیه را تحت سلطه خود قرار می‌دهد. ابن‌خلدون معتقد است جامعه بواسطه عصبیت‌های مختلف مرکب از گروه‌های اجتماعی متعدد بزرگ و کوچک است، و عصبیت عمومی در کشور به منزله مزاج موجود زنده است و مزاج مرکب از عنصرهاست و هرگاه که عنصرها برابر و همسان فراهم آیند به هیچ‌رو مزاجی از آنها روی نمی‌دهد، بلکه ناگزیر باید یکی از عصبیت‌ها بر عصبیت‌های دیگر غلبه کند تا امتزاج حاصل گردد. همچنین ناچار باید یکی از عصبیت‌ها بر عصبیت‌های دیگر غلبه کند تا بتواند آنها را متمرکز و متحد سازد و همه را به منزله یک عصبیت مشتمل بر دیگر عصبیت‌هایی که در ضمن آن موجود است قرار دهد و آن عصبیت بزرگ از آن قومی خواهد بود که دارای خانواده اصیل و ریاست باشند و ناچار باید یکی از افراد آن خاندان ریاست را برعهده گیرد و دیگران را مسخر فرمان خود کند و این رئیس بر همه عصبیت‌های دیگر تسلط خواهد داشت. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۷)

پس از به حاکمیت رسیدن گروه برتر، کادر رهبری آن به رهبری کل سیستم تبدیل می‌شود. با توجه به رویش تعارضات در رهبری شورایی و کارآمد جلوه نمودن رهبری متمرکز، فرآیند تمرکز رهبری شکل می‌گیرد و این وحدانیت که از مقتضیات کشورداری است زمینه‌ساز خودکامگی و حکومت مطلق است. ابن‌خلدون ضرورت وحدانیت در رهبری سیاسی را با وحدانیت خداوند تشبیه می‌نماید و می‌نویسد: حکومت مطلق از مقتضیات کشورداری است تا مبدا در نتیجه اختلاف فرمانروایان تباهی و فساد به سراسر اجتماع راه یابد. چنانکه در قرآن می‌فرماید: اگر در میان آنان خدایانی به جز خدا بودی هر آینه تباه شدند. (ابن‌خلدون، ۱۳۶۲، ص ۳۱۸)

بنابراین اقتضای حیات سیاسی و سیاستگذاری و اعمال آن سلسله مراتب گروه‌های قدرت و تمرکز و تخصیص نهایی قدرت در دست یک گروه و در رأس آن یک فرد پس از انقلاب زمینه‌ساز استبداد و انحصار قدرت یعنی انحراف سیاسی است. به خصوص برقراری نظم پس از هر انقلابی از اولین ضروریات است که همه به لزوم آن اعتراف دارند. برقراری نظم مستلزم

کاربرد زور در برابر سرکشی‌های دوران بعد از انقلاب است. باید از میان بی‌نظمی و هرج و مرج نظم پدید آورند، محرومیتها و رنج‌های مردم را چاره جویند و نگذارند نارضایتی‌های تازه‌ای که متوجه گروه حاکم خواهد شد به وجود آید. این امر موجب می‌شود تا حکومت جدید ناگزیر به حکومتی دیکتاتوری تبدیل و رهبر جدید نیز دیکتاتور شود. (مک آیور، ۱۳۵۴، ص ۳۲۹)

(۳) علل ایدئولوژیک:

باور سیاسی و اجتماعی که ایدئولوژی انقلاب را تشکیل می‌دهد بصورت مجموعه‌ای از ارزشها، هنجارها، نمادها و رویکردهای کلی و مبهم بوده است که به علت پرهیز از تفرقه و اختلاف در صف انقلابیون، رهبران انقلاب سعی در تبیین و تدقیق آن نمودند و نیروهای انقلابی به جهت اهمیت موفقیت انقلاب و جلوگیری از تفرقه و تشتت و هم به امید اینکه پس از انقلاب خود قدرت را به دست می‌گیرند و ایدئولوژی خود را پیاده می‌نمایند و نیز به علت خوش‌بینی‌ها و محبت‌ها و دوستی‌هایی که معمولاً در بین نیروهای انقلابی وجود دارد از پای فشاری بر سر تبیین دقیق ایدئولوژی و باور سیاسی انقلاب و ساختارهای متناسب آن طفره می‌روند.

پس از پیروزی و به قدرت رسیدن گروه برتر، این گروه که فقط تصور و تصویر خود را از جامعه ایده‌آل و نظام سیاسی و مطلوب قبول دارد که ممکن است بازتاب ایدئولوژیک منافع بخشی از جامعه باشد را به کل جامعه سرایت می‌دهد. معمولاً کوشش برای تحقق بخشیدن به تصویر جامعه مطلوب مواجه با مقاومت دیگرانی که تصویر و تفسیر دیگری از جامعه آرمانی دارند می‌گردد و اعمال نظرات هیأت حاکمه نیازمند اعمال خشونت است. و خشونت مستلزم استبداد و دیکتاتوری است. در ایدئولوژی انقلابی، ما به همان اندازه فوران ایمان، امید و شوق و به همان میزان روحیه ابلاغ و تبلیغ و سلطه‌گری و انعطاف‌پذیری و عدم تساهل و آرزو برای بازسازی و بازآفرینی انسان و زندگی برحسب الگویی خاص را مشاهده می‌کنیم که در مذهب می‌بینیم. آیین جدید باید آیین گذاران، جزئیات، آموزش عمومی جزم اندیشان، بازجویان عقاید و شهیدان خود را داشته باشد. به ویژه اگر این روحیه یوتو پیایی در اذهان محدود کسانی جای گیرد که نمی‌توانند جز اندیشه‌ای واحد را در ذهن خود جای دهند، به وسواس جنون آمیز سرد یا خشونت باری تبدیل می‌گردد که دیوانه‌وار به ویران ساختن گذشته منفور و ایجاد مدینه فاضله دست می‌برد. نتیجه چنین کوششی پیدایش دیکتاتوری هراس انگیز است. (بشیری، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵)

۴) عوامل (عاملین) فساد:

یکی از پرسشهای بسیار مهمی که در خصوص فساد قدرت و دولت مطرح می‌شود اینست که عوامل یا عاملین آن چه کسانی هستند؟ آیا انقلابیون خود منحرف می‌شوند و انقلاب دولت را فاسد می‌نمایند یا اینکه آنها توسط افراد منحرفی که از بیرون از دولت به درون آن نفوذ می‌کنند کنار زده می‌شوند و عاملین انحراف دولت افراد بیرون از انقلاب می‌باشند؟

ابن خلدون معتقد است که سیاست مقتضی استبداد و تجمل‌گرایی است و در انسان نیز ریشه‌های نفسانی و غریزی گرایش به فساد وجود دارد، لذا انقلابیون ساده زیست با عادات و آداب سالم و مشاورتی تبدیل به افراد متجمل و دیکتاتور می‌گردند. دیکتاتوران و لوکس‌گرایان و کاخ‌نشینان بعد از انقلاب، همان جمع‌گرایان، ساده‌زیستان و کوخ‌نشینان قبل از انقلابند که به لحاظ روحی، روانی و آداب سیاسی و اجتماعی تغییر یافته‌اند اما خواجه نصیرالدین طوسی ضمن آنکه مثل ابن خلدون معتقد بود که سیاست با کثرت شوکت، کرامت، تجمل، اموال و دیگر مقتضیات مادی ملازم است، اما برخلاف ایشان می‌نویسد که هرگاه سیاست با اموال و کرامات همراه و ملابس گردد، ضعفای عقول و آدم‌های ضعیف النفس بدان رغبت پیدا می‌کنند و در تلاش کسب مقامات برمی‌آیند و افراد دوراندیش، سالم و دارای انگیزه‌های انسانی از صحنه سیاست کنار زده می‌شوند و یا خود کنار می‌روند، بنابراین قدرت و سیاست در چنگال آدم‌های پست قرار می‌گیرد. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۴)

به نظر می‌رسد که هر دو نظریه بخشی از واقعیت را در بر دارند. در هر انقلابی تحول در نیروی اجتماعی یعنی انسان‌ها روی می‌دهد، و نیروهای اجتماعی تربیت شده و تحول پذیرفته به عنوان ضامن اجراء و ادامه حیات نظامات اجتماعی تلقی خواهد گشت. اما تحول اعتقادی و اخلاقی امری نسبی نه کامل و ثابت است. برای اینکه اولاً، تکامل اعتقادی - اخلاقی در هر فرد نسبی است، ثانیاً، میزان نیروهای اجتماعی نیز نسبی نه همگانی است. یعنی در هر نهضت انقلابی تحول سیاسی، اعتقادی و اخلاقی در فرد به کمال نمی‌رسد، و نیز همه افراد مشمول تحول نمی‌شوند. در نتیجه هم بقایای دوران کهن و آثار اعتقادی، روانی، اخلاقی و فکری پیشین تا اندازه‌ای در فرد مومن و متجدد باقی می‌ماند و هم برخی افراد تقریباً به هیچ وجه تحول نمی‌پذیرند و همچنان آثار اعتقادی و اخلاقی گذشته را در خویش نگه می‌دارند. (فارسی، ۱۳۶۸، ص ۳۴۸) لذا افراد دارای تکامل نسبی وقتی به قدرت می‌رسند و در رأس قدرت و میان رفاه و تجمل قرار می‌گیرند، امکان پایداری و مقاومت در مقابل آلوده شدن را از دست می‌دهند و به انحرافات و فسادهای ناشی از محیط آلوده می‌گردند، اینان همان انقلابیونی هستند که دولت را فاسد می‌نمایند. اما همزمان افراد بیرون از گود و کوره انقلاب، که در زمان انقلاب متحمل هیچگونه درد و رنج آن نشده‌اند، یک راست سراغ پست‌های حساس و نان و

آب دار می‌روند، و سران گروه‌های حاکم نیز در مبارزه با رقبا - انقلابیون دیروز - اینها را جذب می‌نمایند و ابتدا به مسئولیتهای پایین و سپس بالاتر و حساس تر می‌گمارند، نقش اینان انقلابی‌نمایی بیش از انقلابیون واقعی و تظاهر و خودنمایی است. این موج نشینان فرزندان راستین و اصیل انقلاب را در ورطه‌های هوسناک و گردابه‌های سنگین تضادهای درونی خفه می‌نمایند و پس از اندک مدتی خود بر جای آنان می‌نشینند.

(۵) پیامدها و نتایج فسادهای قدرت:

از نظر متفکرین مسلمان، و برخی از متفکرین غربی مثل منتسکیو، فسادهای قدرت به فروپاشی و زوال دولت منتهی می‌گردد. برای اینکه جوهره و مبانی دولت را قدرت تشکیل می‌دهد، و قدرت بر دو پایه انسانی و ثروت استوار است. (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ص ۶۶۸) آن نیروی انسانی موجب قدرت دولت می‌گردد که دارای روحیه شجاعت، تلاش، فداکاری، وفاداری و متعهد به منافع عمومی و اجتماعی بوده و در میان خود دارای همبستگی، همدلی و عصبيت و محبت باشند، که نتیجه این خصائل گذشتن از جان و مال خویش برای جامعه و دولت است. افراد سودجو، فردگرا، بی‌احساس، متفرق و در یک کلمه فاقد عصبيت برای اجتماع نمی‌توانند نیروهای مفیدی برای سپاهیان دولت باشند.

گرایش و آلوده شدن دولت به فسادهای قدرت موجب تضعیف و نابودی این دو بنیان قدرت دولت می‌گردد. استبداد موجب نابود کردن و یا تضعیف نیروهای وفادار و اصیل دولت که همان نیروهای انقلابی هستند می‌شود و آنان را به عنوان رقبا از صحنه حذف می‌کند، چرا که آنها به راحتی و آسانی متقاعد هر امری نمی‌شوند. غیرت و دوستی بین آنان به بیم و هراس تبدیل می‌گردد و به بهانه‌های مختلف، از جمله توطئه بر علیه نظام سیاسی، به هلاکت می‌رسند و یا با اهانت، سلب توانگری و نعمت، آنها را خوار و خفیف می‌نمایند، لذا همبستگی، وحدت و یگانگی از میان آنان رخت برمی‌بندد و به تفرقه و تشتت تبدیل می‌گردد، در نتیجه نیروهای انقلاب یا به تیغ کشته، یا به زور خفه، و یا به زر خرید می‌شوند، و یا گروهی به علت بی‌نتیجه بودن هرگونه مشارکت و حرکتی به دامن عزلت می‌خزند و سر در لاک زندگی فردی و شخصی خود فرو می‌برند؛ و این مبارزه به ابن الوقت‌های جاه طلب و عوام فریبان و دسیسه سازان و زد و بند چیان زرنگ و دلالتان منافع فرصتی مناسب می‌بخشد، تا جای نیروهای اصیل انقلاب را اشغال نماید، و مناصب سیاسی و اقتصادی مملو از چاپلوسان، زبونان، متملقان، پست و ضعیف گردد که همگی نان بندگی و بردگی و چاپلوسی خود را می‌خورند. و در پایان کار بنا به گفته "منتسکیو" هیات حاکمه را گروهی از افراد دارای صفات جاه‌طلبی، بیکاری، پستی، غرور، میل به جمع ثروت بدون کار، نفرت از حقیقت، تملق، خیانت، دورویی،

عهدشکنی، بی‌اعتنایی به وظایف ملی، ترس از تقوای مسئولین و امید به ضعف او و بیشتر از همه مسخره کردن دائمی تقوی تشکیل خواهند داد. (متسکیو، ۱۳۶۲، ص ۱۱۶)

تجمل نیز نقشی دو جانبه دارد. از یک طرف موجب نابود کردن روحیه و ویژگی‌های شخصیتی مثبت نیروهای انقلابی می‌گردد و از طرف دیگر موجب رواج عادات و رسوم بسیاری در میان دولتمردان می‌گردد که هزینه دولت را افزایش می‌دهد، به‌گونه‌ای که دخل و خرج برابری نمی‌کند. لذا دولت مجبور است با افزایش درآمدها، از قبیل اخذ مالیات‌های سنگین از عهده مخارج خویش برآید. این فرآیند بار سنگینی را بر دوش مردم و جامعه خواهد گذاشت و جامعه را به سوی فقر و دولت را به سمت عدم مشروعیت پیش می‌برد. دامنه تجمل خواهی و عادات و رسوم آن به جامعه نیز سرایت می‌کند و در نتیجه زبونی و فرسودگی و فرتوتی به عصبیت به کل نیروهای اجتماعی و سیاسی تسری می‌یابد و آنها را از ویژگی‌ها و شاخصه‌های قدرت دور می‌کند، برای اینکه موجب تبلی، سستی، سودگرایی، فردگرایی، لذت‌گرایی و پیگیری منافع شخصی و در نتیجه غفلت از منافع اجتماعی و بی‌توجهی به ضروریات حیات سیاسی و فداکاری و گذشت و خدمت برای جامعه می‌شود. لذا افلاطون می‌گوید که دو چیز موجب انحطاط و فساد صاحبان فن از جمله سیاستمداران می‌گردد: اول: تمول است که او را روز به روز تبیل تر و بی‌علاقه تر در کار می‌نماید و در نتیجه کار خوبی را ارائه نمی‌دهد. دوم: فقر است که موجب می‌شود از مرغوبیت کار بکاهد. بنابراین باید با توسل به همه نوع احتیاط نگذارند که این دو مایه فساد، مخفیانه در میان آنان رخنه کند، یعنی ثروت و فقر. چون که ثروت مولد تن‌پروری و بطالت و... است و فقر نیز موجب انقلاب و پستی و تمایل به بدکاری. (افلاطون، ۱۳۶۰، ص ۲۱۵)

البته تجمل علاوه بر آنکه بر روحیات و اخلاق و در نتیجه کار نیروهای سیاسی و دولت اثر منفی می‌گذارد، دارای یک تاثیر منفی دیگر نیز می‌باشد و آن کنار رفتن نیروهای لایق، صدیق و سالم از صحنه سیاست است. انسان‌های بزرگ و لایق همواره به چیزهای پست با دید منفی می‌نگرند و از آن پرهیز دارند، و قدرت و ثروت همواره در طول تاریخ دو چیز پستی بودند که اخلاقیون، اندیشمندان، بزرگان و افراد با دانش و فضیلت از آنها پرهیز داشتند. دوتو کویل می‌گوید: توجه و تمرکز تمام مجاهدت‌ها و کوشش‌ها در تحصیل ثروت نه تنها موجب گردیده است که افراد لایق شخصا خود را از دایره سیاست برکنار نگاه دارند بلکه مقاصد و نیات عالی‌تر نیز ارزش و مقام خود را در جامعه از دست داده است. (دوتو کویل، ۱۳۴۷، مقدمه مراغه‌ای، ص ۳۰۱)

بنابراین نتیجه استبداد و تجمل نابودی عصبیت و همبستگی در میان نیروهای اصیل و انقلابی و جایگزینی نیروهای ناشایست با صفات منفی و سرایت این صفات به بدنه اجتماعی

و در خاتمه نابودی نیروی مقابله و دفاع دولت از خود و ضعف و نابودی آن است. لذا خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد: اکثر دولت‌ها مادام که اصحاب آن با عزیمتهای ثابت بوده‌اند و شرایط اتفاق رعایت می‌کرده در تزیاید بوده است و سبب وقوف و انحطاط آن، رغبت قوم در مقتضیات مانند اموال و کرامات بوده، چه قوت و صولت اقتضای استکثار این دو جنس کند، و چون ملابس آن شوند هر آینه ضعفای عقول بدان رغبت نمایند و از مخالطت، سیرت ایشان به دیگران سرایت کند تا سیرت اول بگذارند و به رفاه‌طلبی، نعمت‌جویی و خوش‌عیشی مشغول شدند و اوزار حرب و دفع بنهند و ملکاتی که در مقاومت اکتساب کرده باشند، فراموش کنند و همت‌ها به راحت و آسایش و عطلت میل کنند. پس اگر در اثنای این حال خصمی قاهر قصد ایشان کند استیصال جماعت بر او آسان بود، والا خود کثرت اموال و کرامات ایشان را بر تکبر و تجبر دارد تا تنازع و تخالف ظاهر کند و یکدیگر را قهر کنند و همچنان که در مبدا دولت هر که به مقاومت و مناقشت ایشان برخیزد مغلوب گردد، در انحطاط به مقاومت و منازعت هر که برخیزند مغلوب گردند. (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۳۰۴) لذا دولت بر اثر استبداد و تجمل مستعد نابودی و اضمحلال می‌گردد.

نتیجه

از نظر متفکران مسلمان قدرت سیاسی در همه نظام‌های سیاسی و جوامع میل به فساد دارد و دینی بودن حکومت نیز مانع از گرایش قدرت به فساد نیست. لذا نظام‌های سیاسی به استبداد و تجمل می‌گریند که نتیجه آن پیری دولت و انحطاط و نابودی آن است. ریشه فساد قدرت در تمایلات روانی انسان و ویژگی‌های جامعه‌شناختی سیاست است، و برای جلوگیری از فساد، راهی جز طراحی و استقرار مکانیزم‌های کنترل نیست که در فرهنگ سیاسی اسلام، از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان این مکانیزم نام برده می‌شود، به‌گونه‌ای که ترک آن را موجب سلطه اشرار بر جامعه می‌دانند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۲)، مقدمه، محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۲- آندریس (۱۳۵۴)، زندگی سیاسی و تحولات اجتماعی، مهدی تقوی، تهران.
- ۳- افلاطون، (۱۳۶۰)، جمهوری، فواد روحانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۴- بشیریه، حسین، (۱۳۷۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۵- جعفری، محمدتقی، (۱۳۶۰)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، جلد هشتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ۶- دوورژه، موریس، (۱۳۵۴)، اصول علم سیاست، ابوالفضل قاضی، تهران، شرکت کتابهای جیبی.
- ۷- دوتوکویل، آلکسی، (۱۳۴۷)، تحلیل دموکراسی در آمریکا، مقدم مراغه‌ای، تهران، انتشارات زوار.
- ۸- راسل، برتراند، (۱۳۶۱)، قدرت، نجف دریابندری، تهران، خوارزمی.
- ۹- طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۰)، اخلاق ناصری، مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی.
- ۱۰- طباطبایی، سیدمحمد حسین، تفسیر المیزان، جلد دوم، محمدتقی مصباح یزدی، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی.
- ۱۱- فارسی، جلال الدین، (۱۳۶۸)، انقلاب تکاملی اسلام، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- کاسیرر، ارنست، (۱۳۶۲)، افسانه دولت، نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۱۳- گابرایت، (۱۳۷۱)، آناتومی قدرت، محبوبه مهاجر، تهران، سروش.
- ۱۴- لاپیر، ژرو، (۱۳۶۲)، قدرت سیاسی، بزرگ نادرزاده، تهران، کتاب زمان.
- ۱۵- منتسکیو، (۱۳۶۲)، روح القوانين، علی‌اکبر مهدی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۱۶- مک آیور، ر.م، (۱۳۵۴)، جامعه و حکومت، ابراهیم علی کنی، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۷- وینسنت، اندرو، (۱۳۷۱)، نظریه‌های دولت، حسین بشیریه، تهران، نشر نی.